

مولانا و قرآن؛

برگزیده ای از تاثیر کلام وحی در کلیات شمس تبریزی

مؤلفین: رضا دهمرده - ندا دهمرده

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۱۱
مذری.....	۲۵
آثار مولانا.....	۳۶
معاصران مولانا.....	۴۴
مذهب و سیر کلام مولانا.....	۴۸
مولانا و خاندان رسالت.....	۵۳
مولویه در تاریخ.....	۵۳

فصل اول: نهجیات و کلیات

تلمیح.....	۵۷
ایجاز.....	۶۰
مساوات.....	۶۵
اظناب.....	۶۶
اقتباس.....	۷۲
اقتباس و ارسال مثل.....	۷۵
کنایه.....	۸۰
ارسال مثل = تمثیل.....	۸۴
تضمین.....	۹۴

فصل دوم: آیات قرآن

- ۱۰۱..... انتبیا.....
- ۱۰۲..... اِخْلَعْ عَلَیْكَ.....
- ۱۰۴..... اِذْ قَالَ یُوسُفُ لِاِیِّهِ یَا اَتَبَ رَاِیْتُ.....
- ۱۰۸..... اِذْهَبْ وَرَبِّكَ قَاتِلًا اَنَا فَعُودُهَا هُنَا.....
- ۱۱۴..... اَسْرٰی بِعَبْدِهِ لَیْلًا.....
- ۱۱۹..... اَعْطٰنَا.....
- ۱۲۱..... اِقْرَا.....
- ۱۲۴..... اِکْوَابٌ وَ اَلرَّیْقُ.....
- ۱۲۶..... اَلَسْتُ.....
- ۱۲۹..... اَللّٰهُ اشْتَرٰی.....
- ۱۳۵..... اَنَا فَتَحْنَا.....
- ۱۳۹..... اِنَّ عَلٰیْنَا.....
- ۱۴۰..... اَفْرِغْ عَلٰیْنَا صَبْرَنَا.....
- ۱۴۲..... اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ.....
- ۱۴۳..... اَوْتِیْتُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَلَهَا.....
- ۱۴۷..... اِهْبَطُوا مِنْهَا.....
- ۱۵۰..... تُعَزُّ مَنْ تَشَا.....
- ۱۵۶..... جَفَانٍ کَلَجَوَابِی.....
- ۱۶۰..... جَنِّی.....
- ۱۶۲..... حَصَّصَ الْحَقُّ.....
- ۱۶۷..... حَمَاءٌ مَسْنُونٌ.....
- ۱۷۱..... خَتَمَ اللّٰهُ.....
- ۱۷۸..... خَرُّوا سُجَّدًا.....

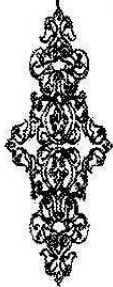
١٧٩	رب الفلق.....
١٨٣	رحمه للعالمين.....
١٨٥	رُدُّوْهَا عَلَيَّ.....
١٨٧	سَبِّحْ اسْمَهُ الْاَعْلَى.....
١٩١	سجده.....
١٩٥	سَقَاهُمْ رِيْهُمْ.....
٢٠٥	سجين.....
٢١٢	صَارَنا.....
٢١٤	صَبَّغَهُ اللّٰهُ.....
٢١٥	ضَرْبَ الرُّقَابِ.....
٢١٩	عَصَا.....
٢٢٨	على العرش استوى.....
٢٣٣	عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.....
٢٣٧	غطاها.....
٢٤٢	فاذا فرغت فانصب - اليك أرغب.....
٢٤٣	فالق.....
٢٤٤	فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا.....
٢٤٨	قال لو كان البحر مِداداً.....
٢٥٢	قد طغى.....
٢٥٦	قَدْ كَانَ أَمِنًا.....
٢٦١	قُلْ.....
٢٦٦	لَا أَحِبُّ الْاَفْلِينَ.....
٢٧٠	لا اله الا.....
٢٧٢	لَا شَرْقِيَّهٖ وَلَا غَرْبِيَّهٖ.....
٢٧٩	لِمَنِ الْمُلْكُ.....
٢٨١	لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا.....

۲۸۳.....	من لَدُنْ
۲۸۵.....	وَجَعَلَ اللَّيْلُ سَكَنًا
۲۸۷.....	وَبِلْ لِكُلِّ هَمْزَةٍ
۲۸۹.....	وَبِلْ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَوْزَمَةٍ
۲۹۵.....	هَلْ أَتَى
۳۰۰.....	فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى
۳۰۷.....	كُلًّا وَ أَشْرَبِي وَ قَرَى عَيْنَا
۳۱۰.....	نَحْنُ نَزَّلْنَا
۳۱۱.....	يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ كِثًّا
۳۱۲.....	وَالطُّورِ وَ سَاءَ مَسَارِيرِ
۳۱۷.....	وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى
۳۲۰.....	وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ
۳۲۲.....	يَا بُشْرَا
۳۲۶.....	يَفْعَلْ مَا يَشَاءُ
۳۳۱.....	يَحْيَى الْمَوْتَى
۳۳۷.....	فَهَرَسَتْ آيَاتُ
۳۴۳.....	مَنَابِعِ وَ مَأْخِذِ

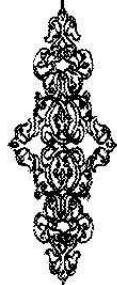
مقدمه

به نامِ خدایی که جلا آفرید
خداوندِ بخشندهٔ دستگیر
عزیزی که هرگز درش سرِ بتافت
سرِ پادشاهانِ گردنِ فراز
نه گردنِ کُشان را بگیرد بفور
وگر خشم گیرد به کردارِ زشت
اگر با پدرِ جنگ جوید کسی
وگر خویشِ راضی نباشد ز خویش
وگر بنده چابک نیاید به کار
سخن گفتن اندر زبان آفرید
کریمِ خطا بخشِ پوزش پذیر
به هر در که شد هیچ عزت نیافت
به درگاهِ او بر زمینِ نیاز
نه پادشاهان را براند بجور
چو باز آمدی مایهٔ درنوشت
پدر بی گمان خشم گیرد بسی
چو بیگانگانِش براند از پیش
عزیزش ندارد خداوندگار...

(سعدی، بوستان)



ای کرده خاکپای تو با عرش همسری
 ختم است بر کمال تو ختم پیمبری
 در معرض ظهور نکرد از علو قدر
 با آفتاب سایه شخصیت برابری
 باد صبا بیست میان نصرت تو را
 دیدی چراغ را که دهد باد یاوری
 دریای وحی را شده غواص جبرئیل
 جوهر کلام حق و زبان تو جوهری
 تو کرده از تواضع دم ویشم اختیار
 وز همت تو یافته دریا توانگری
 بر راه تو نهاده فلک صد هرا چشم
 تا جز فراز دیده او گام نسپری
 هر هفت کرده چرخ و به راه تو آمده
 در آرزوی آنکه در او بو که بنگری
 تو برگشته فارغ و آزاد از همه
 جایی که جبرئیل زانانست رهبری
 بی واسطه رسیده به صندوق سر تو
 چندان جواهر کرم بنده پروری...
 (کمال الدین اسماعیل اصفهانی)

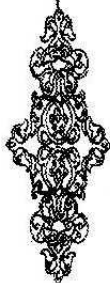


... منم بنده اهل بیت نبی
حکیم این جهان را چو دریا نهاد
چو هفتاد کشتی بر او ساخته
یکی پهن کشتی به سان عروس
محمد بدو اندرون با علی
خردمند که دور دریا بدید
بدانست که موج خواهد زد
به دل گفت اگر با نبی روصی
همانا که باشد مراد سگیر
خداوند جوی و می و آنکس
اگر چشم داری به دیگر سرای
گرت زین بد آید گناه من ست
بر این زادم و هم بر این هم بگذرم
دلت گر به راه خطا مایل ست
... هر آنکس که در جانش بغض علی ست
نگر تا نداری به بازی جهان

ستاینده خاک پای وصی
برانگیخته موج ازو تندباد
همه بادبان ها بر افراخته
بیاراسته همچو چشم خروس
همان اهل بیت نبی و ولی
کرانه نه پیدا و بن ناپدید
کس از غرق بیرون نخواهد شدن
شوم غرقه دارم دو یار وفی
خداوند تاج و لوا و سریر
همان چشمه شیر و ماء معین
به نزد نبی و علی گیر جای
چنین ست و این دین و راه من ست
جانان دان که خاک پی حیدرم
تر از دشمن اندر جهان خود دل ست
از او زرتیر بر جهان زار کیست؟
نه برگردی از خاک پی همراهم
(فردوسی، شاهنامه)

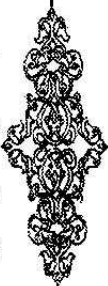
سخنی چند در باب دیوان شمس

دیوان غزلیات شمس، اثر ارجمند، گرانسنگ و آوازه عارف و متفکر بزرگ جهان، مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ه.ق) است، که از جمله شاهکارهای بی بدیل ادب فارسی محسوب می گردد.



مقصود ما در این مقدمه افزودن صفات و عناوین مبالغه آمیز به مولانا و اثر او نیست؛ زیرا این گونه تعریف ها برای شناسایی و معرفی او و اثرش بسنده نمی کند و چه بسا، ممکن است با گذشت روزگار تاثیر و رونق و جلای خود را از دست بدهد، بلکه هدف ما بررسی دقیق و نقد و تحلیل درست و منطقی و علمی در باب این اثر در حوزه محیط ادبی و فرهنگی ماست. تحقیق و بررسی در دیوان شمس، کار چندان آسانی نیست. مخصوصاً وجود برخی از ابهامات موجود در آن و نیز درک مفهوم و مقصود شاعر و گزینش یک وجه از میان چند وجه، آن را در ردیف آثار قابل تأمل در ادب فارسی قرار داده است. نباید به دلیل همین موارد، دیوان شمس در مقایسه با مثنوی، از عنایت و توجه کمتری برخوردار بوده است. دشواری و اهمیت تحقیق در دیوان شمس، مانع از آن نمی گردد که محقق در این زمینه دقت و تجربه داشته و با آن دست در پنجه نرم نموده باشد. سیر و بررسی در غزلیات مولانا و دریافتن اندیشه ها و تصورات پیام او، فکری آماده و درونی حساس و ضمیری بیدار و دلی روشن و پاک می طلبد.

با اندکی امعان نظر و دقت در دیوان شمس، می توان دریافت که هیچ موضوعی نیست که فکر نقاد، روشن، تیزبین و ضمیر فوق العاده حساس مولانا را تأمل و تحرک و اندازد. مسلماً عظمت و بزرگی هر اثری از علو و تعالی صاحب اثر حکایت می کند؛ این اثر عظیم از ذهن و احساس و وجود کسی بیرون تراویده که نظیر او را کم تر می توان سراغ گرفت. شخصیتی که در مقالات شمس از او بدین گونه یاد شده: «در ربع مسکون مثل او نباشد در همه فنون، خواه اصول، خواه فقه و خواه نحو، و در منطق با ارباب آن به قوت معنی سخن گوید به از ایشان و باذوقتر از ایشان و خوب تر از ایشان



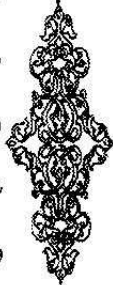
اگر من سر خُرد شوم و صد سال بکوشم ده یک علم و هنر او حاصل نتوانم کردن.» همچنین شخصیت عظیمی چون شمس تبریزی دربارهٔ او می گوید: «آبی بودم بر خود می جوشیدم و می پیچیدم و بوی می گرفتم تا وجود مولانا بر من زد، روان شد، اکنون می رود، خوش و تازه و حُرَم.»

نیز: «این خمی بود از شراب ربّانی سر به گل گرفته، هیچ کس را بر این وقوفی نه در سالم گوش نهاده بودم، می شنیدم، این خنب به سبب مولانا سرباز شد، هر که را از این فایده رسد به سبب مولانا بوده باشد.»

شعر برای مولانا بغل و حرفه محسوب نمی شود بلکه وسیله و ابزاری است که به کمک آن موزون، لفظ و احساسات درونی خویش را بیان می کند و از آن برای بیان تجربیات درونی و انکار بلند عرفانی کمک می گیرد، به همین علت در غزل های او به هیچ وجه جنبه تصنی و تکلف و تنوّع شاعرانه وجود ندارد، بلکه غزلیاتش انگيختهٔ حالت جا به و هیجانات روح و مولود احساسات تند و جوش و خروش های عمیق عاشقانه و بی جوره است. بیقراری و شیدایی و آشفتگی و سوختگی و وجد و سوز و حال و جدیه و ذوق و شوق و رقص و سماع، بیخودی و بی پروایی و نیازمندی، و وفا و تسلی و آن چه لازمهٔ روح سرشار عارفی او انعکاسی از حالات روحی او در ماه های دراز آرمندگی است که ناشی از التهاب و وجد او از دیدار با شمس است. روح شادمانه ای که در غزل های او حاکم است به ندرت در غزل های شاعران دیگر می توان یافت. حالی پرهیجان، رقصان و آکنده از شور و حرکت و نشاط از خصوصیات سبکی غزل های او محسوب می شود. غزل مولانا از حیث وجد و شور و حال فوق العاده ای که در آن وجود دارد از امتیاز خاصی برخوردار است. کثرت غزل ها و نیز تنوّع اوزان عروضی نیز از جمله خصوصیات بارز

این دیوان محسوب می گردد: چنان که جملگی متفقند، در زبان فارسی هیچ یک از شاعران ما به اندازه مولانا در دیوان شمس، تنوع اوزان عروضی نداشته است؛ بنابراین می توان نتیجه گرفت که او در در غزل، کاملاً مبتکر بوده و ابداعات او در این قالب از روح بزرگ و بینش متعالی او سرچشمه گرفته است. گسترش تخیل و تصویر سازی در غزلیات شمس بسیار بدیع و بکر، و گسترندگی و وسعت واژگان شعری در آن بسیار ممتاز است.

مولانا بسیاری از غزلیات خویش را در حالت سماع و تحرک سروده است و از این جهت جنس و حرکت را در کل اشعار او می توان مشاهده نمود، به جرأت می توان گفت که در هیچ دیوانی به اندازه دیوان شمس، حرکت و جنبش و حیات و سوسو و نشاط نمی جوشد، و از آن جایی که این غزلیات بیشتر در حالت سماع و سُکر و هستی سروده شده، حضور زبان و غیبت معنی را به وضوح می توان در آن مشاهده نمود، به همین دلیل برای برخی از غزلیات او نمی توان به طور دقیق، معنی و شخص و معینی ارائه نمود، این امر مسلماً ناشی از احساسات و هیجانات شدید روحی اوست. از دیدگاه یکی از محققان برجسته «در بسیاری از غزل های مولوی، زبان ابزار انتقال معنی نیست و وظیفه اصلی خود را که در چشم انداز شاعرانه کلاسیک محدود به انتقال معنی بود، فرو نهاده است. غیبت معنی و رکن معنی داری زبان در شعر مولوی از احوال و عوالمی سرچشمه می گیرد که در حیطه تجربه های مشترک که زبان خود مولود آنهاست، نیست. معرفتی که در شمن این احوال و عوالم حاصل می گردد ناشی از عقل و اندیشه منطقی نیست که مقدم بر شعر در ذهن شاعر حضور داشته باشد؛ حاصل شهود و مکاشفه است که بلا واسطه از ناآگاهی ضمیر بر می آید و جوهر متافیزیکی دارد. شعر مثل سماع



وسیله‌ای است که مولوی را از خویش و شرایط آگاهی می‌رهاند و او را با لایه‌های ناآگاه و گسترده و پنهان ضمیر او یعنی «من نهصد توی» او متصل می‌سازد.

نکته قابل توجه دیگر در غزلیات مولانا، این است که علت فاعلی شعر، خود او نیست بلکه جذبه و الهام درونی او را به شعر گفتن وا می‌دارد و چه بسا که در حالت هشیاری شعری نمی‌گوید، بلکه در حالت «بیخودی» و «سُکر» شعر به او الهام می‌شود، گویی که حقیقتی در نهانگاه جانش نهفته شده که او را به شعر گشایند و او را می‌دارد که اگر سرکشی کند و برخلاف آن عمل نماید، چه بسا که فرما از آن حقیقت بزرگ درونی خویش را نقض نموده است. ای که میان جان من تلقین شرم می‌کنی

تر تر ز من خامش کنم، ترسم که فرمان بشکنم
(۱۴۵۴۹/۳)

ترک خویش و ترک خویشان می‌کنیم

هرچه خویش ما، کون اغیار ماست

هر غزل کان بی من آید، خوش بود

کاین نوا بی فرز چنگ و مار است

(۴۴۶۷-۴۴۶۹/۱)

شور تو عظم ستم، بافتنها درباfterم

شور و بی عقلی نباید بافتن را بافتن

من کجا شعر از کجا؟ لیکن به من در می‌دمد

آن یکی ترکی که آید گویدم: «هی کیمشَن»

(۲۰۵۸۵-۲۰۵۸۶/۴)

